

یکشنبه ۲۴ آذر ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۹۰۶ • ۷

روزنامه		
اندیشه		
اندیشیدن به آینده نظریه اجتماعی: آری به جامعه‌شناسی	صفحه ۸	
۷۰ درصد ساختمان‌های ایران مقاوم نیستند	صفحه ۹	
«کلینیک خبرنگاران» در آستانه تعطیلی	صفحه ۱۰	

یادداشت

سمت‌وسوهای جامعه‌شناسی‌های نوین
جواد لگزیان
درحالی‌که در علوم اجتماعی تاکنون با تقابل امر فردی و اجتماعی روبه‌رو بوده‌ایم، فیلیپ کرکوف جامعه‌شناس فرانسوی در کتاب «جامعه‌شناسی‌های نوین» با بررسی این مساله در جامعه‌شناسی امروز فرانسه از دیدگاهی نو می‌گوید که در آن واقعیت‌های اجتماعی ساخت‌های اجتماعی، روزمره و حاصل فعالیت کنشگران فردی و جمعی‌اند.

به‌عقیده کرکوف متشکل علوم انسانی این است که، به‌ادر تقابل قراردادن ملایم امر جمعی و امر فردی، نتوانسته‌است تولید هم‌زمان و به‌هم‌پیوسته جزء و کل را که به‌ویژه در این میان مطرح است، اندیشه کند. از این نقطه‌او با ژان پیاژه روانشناس (۱۹۸۰-۱۸۹۶) همرای می‌شود که: «کل اجتماعی نه جمع عناصر قبلی است نه موجودیتی جدید، بلکه نظامی از روابط است، که هر یک‌از این روابط، در مقام و موقعیت خود رابطه، دگرگونی‌ای را در عناصری که پیوند خورده‌اند می‌آفریند». پیاژه، به‌ناکید بر اصطلاح «روابط»، به تصریح کرکوف بنیانی مهم را برای تغییر در واژه‌های [بظواهر] متضاد اجزء و کل را قالب برنامهای جدید فراهم آورد؛ نسبت‌بآوری روش‌شناختی این پارادایم جدید در دوره متاخر بر واژگان سازمابوری «ساخت اجتماعی واقعیت» متکی بوده‌است. این نسبت‌گرایی روش‌شناختی مناسبات اجتماعی را همچون موجودیت‌های اولیه در نظر می‌گیرد و از این رووست که کنش‌های فردی و صور جمعی در موجودیت‌های ثانوی و ثانویه‌های خاص مناسبات اجتماعی در زمینه‌های اجتماعی- تاریخی مختلف‌اند.

البته این مناسبات اجتماعی در تاریخ جامعه‌شناسی به شیوه‌های مختلفی فهم شده‌است. «مناسبات اجتماعی» نزد مارکس، «صور همبستگی اجتماعی» نزد دور کیم، «کنش متقابل» نزد گئورگ زمل (۱۸۵۸-۱۹۱۸)، رابطه «معنای ذهنی مورد نظر عامل» یا «رفتار فرد دیگر» در جامعه‌شناسی نغمی‌ماکس وبر (۱۹۲۰-۱۸۶۴)، «دینامیک «تقلید» نزد گابریل تارد (۱۹۰۴-۱۸۶۳)، «وابستگی متقابل» نزد نوربرت الیاس (۱۹۹۰-۱۸۹۷)، «کنش متقابل رودرروی ارونگت گلفن (۱۹۸۲-۱۹۲۷) و جامعه‌شناسی‌های کنش متقابل» «رابطه دستمزد» در جامعه‌شناسی شغل یی‌یر ناول (۱۹۹۳-۱۹۰۴) و بی‌بر رول، «میدان» همچون نظامی از روابط نزد بی‌بر بوردیو، «روابط قدرت» در جامعه‌شناسی سازمان‌های میشل کروزیه و اِرهارد فریدبرگر و... کرکوف در ادامه می‌نویسد که در جامعه‌شناسی نوین فرانسه سال‌های ۲۰۱۰-۱۹۸۰، نوعی زبان مشخصا ابزاری را برای برنامه نسبت‌بآور فراهم کرده‌است. واژگان سازمابوری ساخت اجتماعی واقعیت، این واژگان منجر به بروز تغییراتی در برخی تقابل‌ها شده که جامعه‌شناسی از فلسفه به ارث برده‌است (مانند مادی/ ایدهای،

جامعه‌شناسی‌های نوین
فیلیپ کرکوف
ترجمه: علیرضا خدای
ناشر: کتاب آتمه
قیمت: ۸۰۰۰ تومان

عینی/ ذهنی). در یک چنین چارچوبی سازه‌بآور، کنشگران فردی و جمعی واقعیت‌های اجتماعی را همچون ساخته‌هایی تاریخی و روزمره فهم می‌کنند. این کلاف ساخته‌های متکثر، فردی و جمعی، که لزوماً بر خاسته از اراده روشنی نیز نیست، به سستی گرایش دارد که از کنترل کنشگران درگیر در این ساخت‌ها بیرون باشد. واژه «ساخت‌ها» اشاره هم به محصولات (کمپویش پایدار با موفق) ساخت و پرداخت‌های قبلی و هم به فرآیندهای در حال بازساخت‌هایی دارد.

در کارهایی که رنگ‌بویی سازه‌ب‌آور دارند به‌اندیشه کرکوف تاریخیت منبع اصلی است. در فرآیندهای تاریخی، واقعیات اجتماعی هم عینیت‌یافته و هم درونی شده‌اند. از یک‌سو، این واقعیات به جهان‌های عینیت‌یافته برمی‌گردند: افراد و گروه‌ها و واژه‌ها، ابرژه‌ها، قواعد و نهاده‌ا و... که میراث نسل‌های قبلی‌اند بهره می‌گیرند، آنها را دگرگون می‌سازند و چیزهای جدیدی می‌آفرینند. این منابع عینیت‌یافته و بنابراین بیرونی‌شد نیست به افراد و گروه‌ها در بازگشت همچون محدودیت‌هایی بر کنش آنها عمل می‌کند، در عین حالی که نقاط اتکالی را برای این کنش مهیا می‌سازد. از سوی دیگر، این واقعیت‌های اجتماعی با جهان‌های ذهنی و درونی‌شده‌ای که به‌ویژه متشکل از صورت‌های حس‌پذیری، ادراک، بازمنود و شناخت است انطباق دارد. شیوه‌های یادگیری و جامعه‌پذیری، درونی‌شدن جهان‌های بیرونی را میسر می‌سازد و اعمال فردی و جمعی کنشگران منجر به عینیت‌یابی جهان‌های درونی می‌شود.

کرکوف بحث خود را اینگونه جمع‌بندی می‌کند که «ساخت اجتماعی واقعیت» همچون فرارفتن تضادهای به‌جامانده از فلسفه بروز نمی‌یابد بلکه تغییرات جالبی را القا می‌کند. برنامه نسبت‌بآور که در اینجا مطالبه می‌شود از برنامه‌های دگرگرا و کل‌گرا عبور نمی‌کند بلکه متواضعانه نسبت به آنها تغییر می‌کند و این امر از راه بررسی ابعاد فردی و جمعی زندگی میسر می‌شود (بدون اینکه فردی و جمعی پیشاپیش را بالا قرار داده شوند. در فراسوی هر دو متعلقاً روابط اجتماعی قرار دارند). در پایان این بحث در جستاری جالب درباره سمت‌وسوهای جامعه‌شناسی‌های فرانسه در آغاز سده بیست‌ویکم کرکوف معتقد است گسترش تقسیم کار و تخصصی‌شدن که با استقلال‌یافتن این حوزه علمی و حرفه‌ای‌شدن آن همراه است، هرچند ما را به تدقیق در تقسیم‌بندی‌های بین خرده‌رشته‌ها، موضوعات، روش‌ها و... وامی‌دارد؛ اما، از یک‌سو، جدیت بیشتری را به ارمانن می‌آورد و از سوی دیگر، ارتباط بین بخش‌هایی که اینگونه جدا شده‌اند را مشکل می‌کند... این گرایش تخصصی‌کننده همچنین مرزهای جامعه‌شناسی (و جامعه‌شناسی سیاسی) و فلسفه را نفوذناپذیر تر می‌کند. مطمئناً، به‌لحاظ تاریخی، جدایی جامعه‌شناسی از وابستگی به سنت فلسفی، برای تثبیت روندهای مشخصا علمی شناخت واقعیت قابل مشاهده، مفید بوده‌است.

ادامه در صفحه ۸

یکشنبه ۲۴ آذر ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۹۰۶ • ۷

روزنامه		
اندیشه		
اندیشیدن به آینده نظریه اجتماعی: آری به جامعه‌شناسی	صفحه ۸	
۷۰ درصد ساختمان‌های ایران مقاوم نیستند	صفحه ۹	
«کلینیک خبرنگاران» در آستانه تعطیلی	صفحه ۱۰	

ریویو

یادبود «ماندلا» در دو کتاب
پدیده «مادیبا»
کتاب «راه طولانی به سوی آزادی» زندگینامه نلسون ماندلا که توسط کوکو کاجالیا و مارک سوتنر تنظیم و تلخیص شده، اخیرا توسط نشر عطایی و با ترجمه سیمارقیعی وارد بازار نشر شده‌است. این کتاب بیوگرافی و زندگینامه نلسون ماندلا است که به صورت روایتی داستان‌گونه بیان شده‌است. ماندلا، با وجود تلاش و مبارزه برای نابودی آپارتاید اقلیت سفیدبر اکثریت‌سیاه‌امروز نه‌فقط محبوب‌سیاهان که محبوب سفیدان آفریقای‌جنوبی نیز هست؛ محبوبیت او فراتر از مرزهای آفریقای جنوبی رفته و او را تبدیل به قهرمانی جهانی کرده‌است. ماندلا در کتاب راه دشوار آزادی این محبوبیت را به سادگی چنین بیان می‌کند: «حیرت‌آور بود که یک اسکیموی نوجوان که در بام دنیا زندگی می‌کند، توانسته از تلويزيون ناظر آزادشدن یک زندانی سیاسی در منتهی‌الیه جنوبی آفریقا باشد». واقعا علت این محبوبیت چیست؟ به چه جهت دلیل از میان این همه رهبران بزرگ، مردم ماندلا را دوست دارند و او را تحسین می‌کنند، مثلا، نمونه موفق و شفصی از این نوع رهبران است که در جامعه تبعیض‌آلود آفریقای‌جنوبی، توانست هم نهضت ضدآپارتاید را به پیروزی برساند و هم مانع از کشتار و فحایع انسانی شود که معمولا بعد از پیروزی یک نهضت طبیعی جلوه می‌کند. او در کتاب خاطراتش اراده دشوار آزادی، نوشته‌است: «در طول آن سال‌های طولانی تنهایی بود که اشتیاق من به آزادی‌بودن مردم تبدیل به آرزوی آزادی برای همه مردم سیاه و سفید شد. من این نکته را بهتر از هر چیز دیگری می‌دانستم که در‌ست‌همان‌گونه که ستمدیدگان باید آزاد شوند، ظالمان نیز باید آزاد شوند. مردی که آزادی مرد دیگری را از او می‌گیرد، خود اسیر تنفر است و در پشت میله‌های تعصب و کینه‌اندیشی گرفتار است. من اگر آزادی فرد دیگری را از او می‌گیرم، واقعا آزاد نیستم و قطعا وضعیت من مشابه وقتی‌است که آزادی مرا از من گرفته باشند. وقتی از زندان آزاد شدم ماموریت من این خواهد بود که هم ظالم و مظلوم را آزاد کنم. در طول زندگی‌ام خود را وقف مردم آفریقا کرده‌ام. با استیلای سفیدپوستان مبارزه کردم و با استیلای سیاهان نیز. به دنبال آرمان جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک که همه بتوانند در آن در توازن و با فرصت‌هایی برابر زندگی کنند، بودم. این آرمان من است که امیدوارم با آن زندگی کرده و به آن دست یابم. اما اگر نیاز باشد، آمادام برای این آرمان بمیرم»
ادامه در صفحه ۸

راه طولانی به سوی آزادی
ترجمه: سیمارقیعی
ناشر: عطایی
چاپ اول: ۱۳۹۲
قیمت: ۶۵۰۰تومان

راه طولانی به سوی آزادی

راه طولانی به سوی آزادی
ترجمه: سیمارقیعی
ناشر: عطایی
چاپ اول: ۱۳۹۲
قیمت: ۶۵۰۰تومان

راه طولانی به سوی آزادی
ترجمه: سیمارقیعی
ناشر: عطایی
چاپ اول: ۱۳۹۲
قیمت: ۶۵۰۰تومان

یکشنبه ۲۴ آذر ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۹۰۶ • ۷

روزنامه		
اندیشه		
اندیشیدن به آینده نظریه اجتماعی: آری به جامعه‌شناسی	صفحه ۸	
۷۰ درصد ساختمان‌های ایران مقاوم نیستند	صفحه ۹	
«کلینیک خبرنگاران» در آستانه تعطیلی	صفحه ۱۰	

به این معنا کار مجرد در همان حین مبادله شکل می‌گیرد. آرتور در این‌باره می‌نویسد: «پس کار مجرد به‌مانند تعیین شکلی کار زنده کارگر مزدبگیر و کار مجرد همچون کار مرده شئیت‌یافته در کالا، یک چیز هستند که در یک مورد همانا همچون فعالیت و در مورد دیگر به‌مانند نتیجه آن دیده می‌شود».

آرتور سپس می‌پرسد که در یک چنین وضعیت وارونه‌ای که کار اضمایی به حامل کار مجرد تبدیل می‌شود، سوژه و ابرژه جایشان عوض شده‌است، کار مرده بر کار زنده سیطره یافته‌است، وسایل تولید از کارگر استقلال یافته‌اند و نظایر آن، آیا اصولاً می‌توان کارگران را عامل‌های مولد نامید یا اینکه باید آنها را خدمتگزاران فرآیند تولید سرمایه‌دارانه و به بیانی ضدمولدشان‌نامید؟

این وارونگی هستی‌شناسانه در شکل ارزشی تولید و شیوه تولید مبتنی بر آن، وضعیتی دو قطبی از درهم‌تنیدگی خصمانه سرمایه-کار جمعی، ایجاد می‌کند که بسته به اینکه از کدام سوویه به موضوع نگاه کنیم، می‌توانیم یکی را سوژه و کار را به خدمت خود می‌گیرد و بنا به نیاز خود آنها را از راه فناوری‌های پیوسته و تغییر سازماندهی فرآیند کار دست‌خوش «انقلاب» می‌کند، می‌توان آن را سوژه واقعی فرآیند تولید و کار دانست. در این حالت سرمایه است که مولد محسوب می‌شود، چیزی که مارکس آن را در «گروندر،یسه» هم تأیید می‌کند. اما از سوی دیگر می‌دانیم سرمایه همان شیخ با روح است که دنبال جسمی برای سکنی‌گزیدن و واقعیت‌یافتن می‌گردد و با انتقال نیروهای تولیدی کارگر جمعی به کالبد بیجان خود زندگی می‌کند. هیولای خون‌آشامی که باید هر لحظه خون تازه بنوشد و محتوای زنده کار را به کار مرده تبدیل کند. حالا اگر از این منظر نگاه کنیم، می‌بینیم که قدرت مولد واقعی از آن کارگر جمعی است و سرمایه شبه‌سوژه محسوب می‌شود. این شاید همان چیزی باشد که هگل به این شکل توصیفش می‌کند که برخی چیزها را به دو نام می‌توانیم بنامیم. چطور می‌شود قهמיד که سرمایه با کار کدامیک مولد است، کدام یک سوژه واقعی است؟ یا این‌چنینی است که خود مارکس هم به کرات در سرمایه می‌کند.

در اینجا با یک واقعیت پرتضاد روبه‌رو هستیم که در اندیشه و نظریه‌پردازی ما دخالت می‌کند. یعنی تضادهای خود واقعیت در نظریه هم خود را بازتاب می‌دهد. این بحث بسیار پیچیده‌تر از بحث سوسیالیست‌های ریکاردویی است که کار را مولد می‌دانند و نقشی برای سرمایه قابل نیستند. به این ترتیب با دو ذات و دو سوژه روبه‌رو هستیم که در نه‌فهم می‌کنند، بر هم تأثیر می‌کنند اما یکی قطب تعیین‌کننده است و آن هم قطب سرمایه است. آرتور برخلاف اتونومیست‌ها گمان نمی‌کند که با فروگشتن سازوکارهای سرمایه به مبارزه طبقاتی بتوان تضادهای جامعه‌کنونی را که ناشی از حاکمیت سرمایه استند کل کرد. واقعیت این است که سرمایه اهداف تولید، فرآیند سازماندهی خاص، سرعت و شدت کار را تصمیم می‌گیرد اما با (کالایی صادرا، روبه‌رو است که با سرمایه در تضام صرف نیست. می‌آید و سرمایه را از مسیر دلخواش منحرف یا وادار به عقب‌نشینی می‌کند. چه سرمایه نمی‌تواند واقعا با ارزش مصرفی کار همچون همه کالاهای دیگر برخورد کند. چون خلق فعالیت از کارگر به معنای مطلق کلمه هرگز ممکن نیست. در این مورد با دیالکتیک منفیت روبه‌رو هستیم یعنی ارزش‌افزایی با غلبه بر مقاومت کار و بلعیدن فعالیت‌های آن در سرمایه انجام می‌شود. کارگر جمعی جز با غلبه قطعی بر این هستی‌شناسی وارونه نمی‌تواند خود و جامعه را همراه خود آزاد کند.

آرتور سوسیلایسم

توتالیتاریسم نامیده شد. همان‌طور که جمله‌های دیگری از درسگفتارهای هایدگر در دهه ۳۰ نشان می‌دهند، ناسیونال-سوسیالیسم، آنگونه که وی آرام‌آرام شکل‌گیری آن را مشاهده می‌کند، یکی از صورت‌ها یا یکی از بدیدارهای نهایی و غالب «برخورد» یا تصادم میان تکنولوژی در مرحله بسط سیارهای آن با انسان دوران مدرن است؛ انسانی که در پایان فلسفه بدل به سوژه‌ای شده که جهان‌ایزهای است برای او، بوفره معتقد است برخلاف برخی ادعاهای دروغین، هایدگر هرگز در هیچ در سگفتار، نگفته ناسیونال – سوسیالیسم، به‌عنوان سیستمی سیاسی، عظمت خامی داشته، بلکه از نظر او «عظمت» ناسیونال سوسیالیسم مربوط به چیزی است که در آن مخفی است، یعنی «برخورد» بوفره معتقد است هایدگر حتی پیش از «راحمال نهایی» انسان نازی را به‌عنوان یکی از شکل‌های نهایی انسان دوران مدرن، شاید نهایی‌ترین شکل تاکنونی آن، حتی شاید به‌عنوان تصویر نهیلیسم مطلق، ادراک می‌کرد. وی در هیترگرایی جوانه‌زدن چیزی خطرناک‌تر و قدرتمندتر را در پس «زیست‌شناسی خاصه و بدوی» روزنبرگر دیده بود. به دست‌گرفتن آفرانه یک ملت به‌عنوان توده‌های زیست‌شناسانه و نژادی، از نظر هایدگر هیترل صرفا یک «تخلی‌گرا» مخوف یا یک «جانی بی‌فروغ» نیست. نژادپرستی هیتلری، به هیچ‌وجه بقایای ساده «امیال مبهم غریزی» نیست. بوفره می‌گوید: اشتباه هایدگر نه صرفا از آمیدی سرخورده، بلکه بیشتر از انتظاری ناشی می‌شود که برآورده نشد. یعنی دانشگاه خودش سر خودش بشود، خدمتخار و خودسر شود. در این خصوص باید نیست به سراغ دریدا برویم، سراغ خطابه‌اش با عنوان «سکوت هایدگر»، در یاداعا می‌کند علاوه او به هایدگر از طریق بوفره نبوده که همه گمان می‌کنند کل میراث هایدگر را وارد فرانسه کرده بلکه برای راهیای از شر تفسیری بوده که توسط ساتر و مریلوپوتی از فلسفه هایدگر صورت گرفته. درینا معتقد است برتری بوفره به ساتر و مریلوپنتی این است که به هایدگر وفادار تر بوده‌است. دریدا در سخنرانی خود بر اهمیت فلسفه هایدگر تأکید کرده و از منتقدان وی می‌خواهد علاوه بر مساله ناسیونال سوسیالیسم به متن هایدگر نیز توجه داشته باشند زیرا ذخیره فراوانی برای تفسیرهای دیگر در آن موجود است و به‌حق می‌تولد که دست‌کم بتوان مطالعه آثار او را شروع کرد. از هایدگر انتظار می‌فت درخصوص رفتارش توضیح دهد و بپوش بخواهد. دریدا از خود می‌پرسد چه اتفاقی می‌افتاد اگر هایدگر چیزی گفته بود و چه چیزی می‌توانست بگوید؟ او معتقد است سکوت هایدگر مجالی برای کندوکاو و جست‌وجو در کار هایدگر را فراهم کرد. به زعم دریدا سکوت هایدگر به‌مثابه دعوتی است برای بازخوانی بی‌رحانه فلسفه او، که این امکان را به منتقدان وی داد تا ورای یک عفر-خواهی دمدستی و ساده برخوردی و موشکافانه با کار او داشته باشند. دریدا معتقد است هایدگر به‌حق می‌توانسته ناسیونال سوسیالیسم را محکوم کند که این امر در زبان ممکن شود، بنابراین سکوت وی نشان از الکن بودن زبان دارد یعنی زبان او برای این مهم ناتوان بوده‌است. اما دریدا در پایان سخنرانی‌اش ادعا می‌کند متون هایدگر هیچ جنبه جزیی اندیشانه‌ای ندارند و متونی پویا هستند؛ متونی که می‌توانند این امکان را برای ما فراهم سازند چه چیزی را محکوم کنیم.

یکشنبه ۲۴ آذر ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۹۰۶ • ۷

روزنامه		
اندیشه		
اندیشیدن به آینده نظریه اجتماعی: آری به جامعه‌شناسی	صفحه ۸	
۷۰ درصد ساختمان‌های ایران مقاوم نیستند	صفحه ۹	
«کلینیک خبرنگاران» در آستانه تعطیلی	صفحه ۱۰	

به این معنا کار مجرد در همان حین مبادله شکل می‌گیرد. آرتور در این‌باره می‌نویسد: «پس کار مجرد به‌مانند تعیین شکلی کار زنده کارگر مزدبگیر و کار مجرد همچون کار مرده شئیت‌یافته در کالا، یک چیز هستند که در یک مورد همانا همچون فعالیت و در مورد دیگر به‌مانند نتیجه آن دیده می‌شود».

آرتور سپس می‌پرسد که در یک چنین وضعیت وارونه‌ای که کار اضمایی به حامل کار مجرد تبدیل می‌شود، سوژه و ابرژه جایشان عوض شده‌است، کار مرده بر کار زنده سیطره یافته‌است، وسایل تولید از کارگر استقلال یافته‌اند و نظایر آن، آیا اصولاً می‌توان کارگران را عامل‌های مولد نامید یا اینکه باید آنها را خدمتگزاران فرآیند تولید سرمایه‌دارانه و به بیانی ضدمولدشان‌نامید؟

این وارونگی هستی‌شناسانه در شکل ارزشی تولید و شیوه تولید مبتنی بر آن، وضعیتی دو قطبی از درهم‌تنیدگی خصمانه سرمایه-کار جمعی، ایجاد می‌کند که بسته به اینکه از کدام سوویه به موضوع نگاه کنیم، می‌توانیم یکی را سوژه و کار را به خدمت خود می‌گیرد و بنا به نیاز خود آنها را از راه فناوری‌های پیوسته و تغییر سازماندهی فرآیند کار دست‌خوش «انقلاب» می‌کند، می‌توان آن را سوژه واقعی فرآیند تولید و کار دانست. در این حالت سرمایه است که مولد محسوب می‌شود، چیزی که مارکس آن را در «گروندر،یسه» هم تأیید می‌کند. اما از سوی دیگر می‌دانیم سرمایه همان شیخ با روح است که دنبال جسمی برای سکنی‌گزیدن و واقعیت‌یافتن می‌گردد و با انتقال نیروهای تولیدی کارگر جمعی به کالبد بیجان خود زندگی می‌کند. هیولای خون‌آشامی که باید هر لحظه خون تازه بنوشد و محتوای زنده کار را به کار مرده تبدیل کند. حالا اگر از این منظر نگاه کنیم، می‌بینیم که قدرت مولد واقعی از آن کارگر جمعی است و سرمایه شبه‌سوژه محسوب می‌شود. این شاید همان چیزی باشد که هگل به این شکل توصیفش می‌کند که برخی چیزها را به دو نام می‌توانیم بنامیم. چطور می‌شود قهמיד که سرمایه با کار کدامیک مولد است، کدام یک سوژه واقعی است؟ یا این‌چنینی است که خود مارکس هم به کرات در سرمایه می‌کند.

آرتور سوسیلایسم

ایزۀ کارش جداست، از تعیین هدف کار کردن محروم است، از برنامه‌ریزی برای مصرف آن، از تصمیم‌گیری درباره کیفیت محصولی که تولید می‌کند، از تصمیم‌گیری بر سر شرایطی که تحت آن کار می‌کند، از مهارت‌زدایی کارش از هموعان خود، بیگانه‌است. بیکرانی سرمایه اینجا هم خود را نشان می‌دهد. از آنجا که نیروی کار باید برای جذب هر چه بیشتر مواد خام توسط ماشین‌آلات تلاش کند و در این راه از میزان کار لازم او باید تا سرحد امکان کاسته و به میزان کار اضافی او افزوده شود با وضعیت خاصی روبه‌رویم که زمان انضامی به حامل زمان مجرد تبدیل می‌شود؛ یعنی زمان کار لازم فقط به واسطه زمان کار اضافی تحمل می‌شود. در اینجاست که مارکس از تبدیل کارگر به لاشه زمان حرف می‌زند. به بیان خود مارکس کارگران همچون مصالح انسانی فرآیند تولید درک می‌شوند که تجلی سرمایه است و در ضدیت با آنها عرض‌اندام می‌کند. بحث به‌طور کلی درهم‌تنیدگی مبادله و تولید، با شکل ارزش و کار مولد ارزش است. گفتاوردی که آرتور از مارکس

آرتور سوسیلایسم



رابطه سرمایه و کار نزد کریستوفر آرتور

هستی‌شناسی وارونه سرمایه

فروغ اسدپور

اینجا با دومین وارونگی هستی‌شناسانه روبه‌رو هستیم. به این ترتیب که حالا کارهای متفاوت انضامی هم حامل وجه مجرد خود می‌شوند. یعنی تمام کارهای انتزاعی که دنیایی تفاوت و ناهمگونی را در خود بازتاب می‌دهند به‌مثابه پیکره‌هایی برای حلول سرمایه یک تمامیت می‌شوند. این کار می‌کند، از مهارت‌زدایی کارش از خود، بیکسار و تشکیک می‌دهند که اگر به ارزش‌افزایی ارزش خدمت نکنند هیچ ارجی ندارند و تصدیق نمی‌شوند. و هنگامی که سرمایه طی سال‌های طولانی نبرد موفق می‌شود نگاهی ابزارانگاره را در خود کارگران نهادینه کند تا استفاده از نیروی کارشان را برای یک کاسه عسلی واکثار کنند، می‌بینیم که خصلت انتزاعی کار در سرمایه‌داری تا چه اندازه گسترش یافته‌است. به‌این ترتیب کارهای انضامی صرف‌ا‌همچون نمونه‌هایی از همانندی مجرد با یکدیگر در قابلیت مشترکشان برای ارزش‌افزایی در نظر گرفته می‌شوند. در اینجا با پیگانه‌شدگی کارگر در معنایی کامل‌شده روبه‌رو هستیم. او نه تنها تحت حاکمیت سرمایه کار می‌کند بلکه نگاه و برداشت آن را هم از آن خود کرده‌است و کار خود را در انتزاعی محض همچون کارمزدی درک می‌کند. از
--

دیاکتیک جدیدو سرمایه‌مارکس
کریستوفر جی آرتور
ترجمه: فروغ اسدپور
ناشر: پژواک
چاپ اول: ۱۳۹۲
قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان

آرتور سوسیلایسم

زندگی و واقعیت معنوی جدیدی را میسر می‌سازد. او خودش را سرزنش می‌کرد که نتوانسته به‌موقع سرشت حقیقی شر، از جمله وزن تعیین‌کننده نهیلیسم و خواست قدرت را ببیند. هایدگر معتقد بود حتی امروز نیز فاقد افعی هستیم که تمام این سنگینی را در آن ارزیابی کنیم. او به‌محض نمایان‌شدن اولین علایم حاکی از وخامت اوضاع استعداد داده بود. هایدگر گوش‌زد می‌کند که او تنها کسی نبوده که چنین توهماتی داشته. هایدگر فکر کرده بود با پذیرفتن پست ریاست قادر خواهد بود روح دانشگاه را نوسازی کند و ماهیت آموزش را با به‌حساب‌آوردن آنچه به‌نظرش اساسی می‌آمده و نیز در مسیرِی که نوشته و تدریس کرده بود، اصلاح کند. تلاش در جهت احیای مقام تفکر، ممکن کردن اندیشه‌ای تعمقی در باب دانش که بتواند به سوی نگرش کاملاً متفاوتی درباره شناخت رهنمون شود، در مقابل شرح‌مشرحه‌کردن رشته‌های تخصصی‌ای که به شکل صنعتی کنار هم قرار داده شده‌اند. با چنین پس‌زمینایی بود که او در نهایت در مقابل خواش‌های همکاران دانشگاهی‌اش تسلیم شده بود. چیزی که پیش‌بینی نکرده بود این بود که همه با هم در مخالفت با او متحد شوند. هایدگر بر ناسازگاری فلسفه‌اش با جهان ناسیونال-سوسیالیست تأکید می‌کند. انتخابی که هایدگر در سال ۱۹۳۳ با‌بنفع هیترل انجام داده بود، حمایت از برنامه سیاسی یک حزب یا بیشنی از جهان نبود، بلکه پشتیبانی از مردی بود که می‌شد انتظار داشت قدیرافراشتن از وری حزیش را بلد باشد و برای مدتی رهبر خیزش و بیداری وطن و گردآورنده تمام نیروهای سازمانده شده، در مقابله با تمام کسانی که روی تجزیه وایمار و پیروزی کمونیسم حساب می‌کردند. در بخش دوم کتاب در یکی از گفت‌وگوها میان توتوارنیکي و ژان بوفره، بوفره به دفاع از هایدگر می‌پردازد و معتقد است نازیسم در اروپا برای هایدگر چیزی نیست مگر سومین نمود پدیداری پس از بلشویسم روسی و فاشیسم ایتالیایی که بعدها

به ملاقات هایدگر

فردریک دو توارنیکي
ترجمه: شروین اولیایی
ناشر: رخداد نو
نوبت چاپ: پاییز ۱۳۹۲
قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

آرتور سوسیلایسم

ایرادی که کریستوفر آرتور در کتاب خود «دیاکتیک جدید و سرمایه مارکس» به نسل‌های زیادی از پژوهشگران مارکسی می‌گیرد، این است که آنها کار و ارزش را به‌نجوی «مثبت» یا هم یکسار تلقی کرده‌اند در حالی که به نظر او باید آنها را همچون قطب‌های «مخالفی» درک کرد که به‌نجو دیالکتیکی در یکدیگر نفوذ می‌کنند. در زیر این نظر را توضیح می‌دهیم. آرتور از اینجا شروع می‌کند که نمایان‌شدن کار در فصل‌های نخست «سرمایه» به معنای چیزی که ارزش تولید می‌کند هنوز مفهومی گنگ است. فقط دیرتر است که می‌فهمیم این وضعیت نتیجه شکست کار در مقابل سرمایه و پیروزی سرمایه در نبرد بر سر تابعیت کار است. این شکست نباید همچون شکست به معنای رایج آن، یکبار برای همیشه، انهدام کار تلقی شود بلکه شکست به معنای بلعیده‌شدن عنصر ذهنی و علمی و توانمندی‌های کار پیشاسرمایه‌دارانه در سرمایه تسلیم تدریجی کار به فزادستی، مدیریت و فرماندهی آن در اوقات معمولی و نه انقلابی و استثنایی است. بنا به نظر آرتور از آنجا که در فصل‌های نخست «سرمایه» با گردش کالاهای تولید سرمایه‌داری روبه‌رو هستیم پس نتیجه می‌گیریم که کار مولد آنها هم با ارجاع به شکل ارزش و رابطه سرمایه قابل بحث است. در سپهر گردش کالایی شاهد نوعی وارونگی هستیم به این معنا که ارزش مصرفی کالا که در همه جوامع پیشاسرمایه‌داری مهم‌ترین وجه یک جنس بود به حامل ارزش مبادله‌ای آن یا به تجلیت‌یابی ارزش تبدیل می‌شود. در این حالت شاهد آن هستیم که تمام تفاوت‌های کیفی بین کالاهای به نحوی مجرد نفی می‌شوند و به این ترتیب تمامی آنها همچون تکه‌ای از ارزش به‌مثابه مقادیر کمی متفاوتی از آن با هم برابر و متحد می‌شوند.

تا زمانی که وضع چنین است، کارهایی هم که با میانجی مبادله کالایی با یکدیگر پیوند می‌یابند، به‌همین نحو خصوصیتی مجرد می‌یابند؛ یعنی از کارهای انضامی یکپراکنده در ارزش‌های مصرفی آنها به سود کار به لحاظ اجتماعی لازم چشم‌پوشی می‌شود؛ چیزی که در فصل‌هایی که دیرتر می‌آیند بحث و بررسی می‌شود. به این ترتیب برای درک واقعی این خصوصیت انتزاعی کار سرمایه‌دارانه باید منتظر نظر‌پردازی رابطه سرمایه و شالوده‌یابی آن در سپهر تولید شویم. از آنجا که بحث مارکس پیرامون کار مجرد به فصل یکم «سرمایه» محدود است همان جایی که مبادله کالاهای سرمایه‌داری موجب ایجاد خصلت انتزاعی کار می‌شود و مارکس بحث خود را در فصل‌های دیگر ادامه نمی‌دهد، آرتور با توسل به گروندر،سه تلاش می‌کند مفهوم کار مجرد را نزد مارکس توضیح دهد. او در گفتاوردی که از مارکس می‌آورد، نشان می‌دهد به همان ترتیبی که سرمایه کالاهای را نه برای خاطر ارزش مصرفی خاص و تکن‌شان بلکه برای اینکه جسم‌نیت‌یابی ارزش هستند، ارج می‌گذارد و خود را درگیر مخاطرات تولید ارزش اضافی و تحقق آن که خود جهشی مرکز‌زاست، می‌کند. به همان ترتیب هم نسبت به کارهای متفاوت انضامی بی‌تفاوت است. کار فقط باید قابلیت تخصیص به همه وظایف را داشته باشد و باعث ارزش‌افزایی ارزش شود. اهمیت کار انضامی فقط به خاطر قابلیت آن برای تولید ارزش اضافی است. به نظر مارکس این فقط سرمایه نیست که به سرشت انضامی کار بی‌اعتناست خود کارگر هم آن را یک ارزش مصرفی قابل واکذار به سرمایه می‌داند که باید یک کار ارزش مبادله‌ای خاص را در شکل پول با مزد نصیب او کند. بحث این نیست که ما با انبوهی از کارهای انضامی اجتماعی‌شده روبه‌رو هستیم که در قید و بند صنوف و پیشه‌ووری و محدودیت‌های آنها نیستند و اگر جامعه آزادی تصور می‌شد جامعه می‌توانست از تخصیص آنها به وظایف گوناگون به نحوی با برنامه و بدون ریخت‌پوشان عظیم و مشتتکار سرمایه‌داری بهره‌گیرد بلکه منظور قابلیت سرمایه برای راهیای کار از قیدوبندهای کهنهٔ قدیمی و تبدیل کار به وسیله‌ای در جهت خودگستری خویش، بدون توجه به وضعیت انضامی کار نهفته در محصولات و اندازه‌گیری آن بر اساس معیارهای کمی زمان کار به لحاظ اجتماعی لازم است.

آرتور سوسیلایسم

«هایدگر کلاس هایش را با یونینفرم ای‌اس بر گزار می‌کرد، دانش‌جویان هیتلری را آزاد گذاشته تا یک پاک‌لارذ صهیدود را در دانشگاه نصب کنند و حتی دسترسی استاد پیر بهودی‌اش هوسرل را به کتابخانه دانشگاه ممنوع کرده‌است؛ اینها شایعات وخیمی بودند که پس از جنگ دهان‌به‌دهان درباره هایدگر می‌چرخید.

کتاب «به ملاقات هایدگر» شامل دو بخش است. بخش نخست شامل خاطرات نویسنده از دیدارهایش با هایدگر است که پس از جنگ به‌طور اتفاقی مسؤول «اندکی الپهازدایی» از پرونده هایدگر می‌شود و بخش دوم گفت‌وگوهای با ژان بوفره یکی از بزرگ‌ترین شارحان هایدگر در فرانسه است که علاوه بر گفت‌وگوهای جذاب در مورد فلسفه هایدگر و اصطلاحات فلسفی غامضش به مساله ریاست دانشگاه هایدگر و ارتباط او با ناسیونال سوسیالیسم می‌پرداز.

جنگ جهانی دوم تمام شده و نویسنده، فردرک دو توارنیکي، به جست‌وجوی هایدگر وارد فرایبورگ می‌شود. پس از ملاقات با هایدگر سعی می‌کند دیدگاه هایدگر در مورد ارتباطش با ناسیونال سوسیالیسم را توضیح دهد. دو توارنیکي از هایدگر نقل می‌کند که او در سال ۱۹۳۳ به امید راهیای مردم آلمان از فقر و هرج‌ومرج، به بیداری ملی درود فرستاده و احترام گذارده بود. او به درخواست همکارانش و به اتفاق آرا وظیفه ریاست دانشگاه را پذیرفته و همچون کسی که ماموریت، یا به بیان بهتر یک «بار» را می‌پذیرد این کار را با هدف حفظ استقلال دانشگاه بر برابر هرگونه تسلط سیاسی و فارغ از حزب نازی و نیز هرگونه آیینی انجام داده بود. اما هایدگر با دانستن اینکه مجبور خواهد شد به سازش‌های دیگری تن در دهد در فوریه ۱۹۳۴ از جایگاهش کناره‌گیری کرده بود. دو توارنیکي از قول هایدگر می‌نویسد: آنها تلاش می‌کنند معنای استعفايش از پست ریاست دانشگاه در سال ۱۹۳۴ را به‌فراموشی بسیارند چرا می‌خواستند کلاس‌هایش در دانشگاه که بنیادهای ادعایی آیین رسمی حزب را به پرسش می‌کشید نادیده بگیرند؟ چرا به‌صورت برنامه‌ریزی‌شده گفته‌های تمام کسانی را که می‌توانستند به روابط سرد هایدگر با کارمندان رژیم در مدت ۱۰ ماه ریاستش شهادت دهند و همچنین انتقادهایی را که او اغلب در دفتر کارش، در وزارت‌خانه‌ها و گاهی به صورت خصوصی مطرح می‌کرده اکتار می‌کردند؟

آرتور سوسیلایسم

نویسنده، برنشوری را به هایدگر نشان می‌دهد درباره اردوگاه داخائو حاوی زندانی‌هایی با مکان‌هایی وسیع مملو از استخوان و اجساد. همسر هایدگر اطمینان می‌دهد که هیچ‌یک از اطرافیشان از وجود این اردوگاه‌ها و آنچه که در آنها اتفاق افتاده اطلاعی نداشته‌اند. هایدگر می‌گوید واژه‌ها را نامیدن چنین فاجعه‌ای قاصردنه مردم آلمان توسط یک گروه جنایتکار قریب خورده‌اند.